

## (فصل دوم)

### تولد نهضت (روند مبارزه در زنجان از سال ۱۳۴۱ تا سال ۱۳۴۳)

#### درگذشت آیت الله بروجردی و شروع شهرت امام خمینی (ره)

در زمان حیات مرحوم حضرت آیت الله حاج آقا حسین بروجردی، اکثریت مردم مسلمان زنجان و حومه در مسائل شرعی پیرو و مقلد آن بزرگوار بودند. شماری از پیران نیز در تقلید مرحوم آیت الله حاج سیدابوالحسن اصفهانی و دیگران همچنان باقی بودند. در آن ایام در منطقه زنجان بعد از آیت الله بروجردی، در درجه دوم شماری از مردم با نام فقیه جوانتر از ایشان یعنی مرحوم آیت الله سید هادی میلانی (مقیم مشهد مقدس) آشنایی اجمالی داشتند. با توجه به این که تا آن موقع، حضرت آیت الله حاج آقا روح الله خمینی - که مانند آقای میلانی یکی از فقهای جوان آن ایام بودند - خودشان را در معرض مرجعیت عنوان نکرده بودند، در منطقه زنجان شهرتی نداشتند. ایشان را فقط شماری از خواص علمای مقیم زنجان و تقریباً همه فضلا و طلاب زنجانی مقیم قم می شناختند. از بازاریان و مردم عادی نیز کسانی اندک بگونه اجمالی با شخصیت ممتاز ایشان آشنا بودند که با علمای یاد شده روابط خصوصی داشتند.

روی این اصل، بعد از رحلت حضرت آیت الله بروجردی در فروردین ماه سال ۱۳۴۰ ش نام آیت الله سید محسن حکیم و آیت الله میلانی برای تقلید در این منطقه بیش از کسان دیگر و حتی بیش از حاج آقا روح الله خمینی بر سرزبانها بود، ولی مانند هر زمان دیگر در اوایل امر اغلب به صورت بقای بر میت تکالیف شرعی خود را انجام می دادند و مقلد قطعی کمتر وجود داشت. بعدها تقلید اکثریت توده در آن سامان به آیت الله حکیم اختصاص یافت، و آیت الله خمینی نیز در درجه دوم بعد از آقای حکیم قرار گرفت، و بنا بر دلایلی که برای ما چندان معلوم نیست، تقلید از آیت الله میلانی اصولاً

پیگیری نشد، و افراد بسیار نادری از کسبه بازار از ایشان تقلید کردند. با اینکه از نظر تقلید رسمی گویا آیت الله خمینی بعد از آیت الله حکیم قرار داشت، ولی بعد از آنکه نهضت اسلامی شکوهمند آغاز گردید و ایشان بیش از همه مراجع تقلید وقت در راه پیشبرد اهداف الهی نهضت پافشاری و پایداری کرد، در بین عامه مردم در ایران از جمله در منطقه زنجان «محبوبیت» درجه اول و منحصر به فرد را بدست آورده و محبوب قلوب مسلمین آن سامان از کوچک و بزرگ شدند.

### شکل گیری نهضت اسلامی در زنجان و پیشگامان آن

در بحبوحه نهضت دو ماهه روحانیون علیه طرح ضد اسلامی موسوم به انجمنهای ایالتی و ولایتی بود که روحانیون طرفدار آیت الله خمینی - چه آنان که مقیم خود زنجان و چه آنان که مقیم حوزه علمیه قم بودند - انگیزه و فرصت پیدا کردند تا این فقیه بزرگ ناشناخته را به مردم آن گونه که بایسته است معرفی کنند. با توجه به فراگیری نهضت و گرایش همه روحانیون شهرهای ایران به طرفداری از آن، در این مقطع تقریباً با همه روحانیون پر آوازه زنجان از حریم و اهداف آیت الله خمینی دفاع می کردند، یعنی ترویج ایشان حالت عمومی داشت.

لیکن در این میان شماری از روحانیون، بازاریان و اقشار دیگر بودند که به نحوی با محافل قم ارتباط داشتند و در حمایت از امام دارای اهداف بلند مدت همراه با جدیت و صداقت بیشتر بودند و به راستی برای جا انداختن مرجعیت آن بزرگوار در منطقه تلاش و مجاهده می کردند.

در میان علمای بزرگ مقیم زنجان می توان در درجه اول از آیت الله حاج سید عزالدین امام جمعه و در درجه دوم از حاج سید هاشم موسوی و در درجه سوم از مرحوم آیت الله میرزا عبدالرحیم واسعی و دیگران یاد کرد. امام جمعه و موسوی خود از شاگردان آیت الله خمینی بودند و شخصیت ممتاز او را از نزدیک می شناختند. تأثیر امام جمعه در مردم به دلیل موقعیت خاص خانوادگی و عنوان امام جمعگی اش و نیز با توجه به خصوصیات اخلاقی حساب شده ای که ایشان دارند، بسی افرونتر بود. حاج سید هاشم

موسوی نیز با توجه به پیوند نسبی خانوادگی اش با مرحومان آیت الله حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانى و آیت الله حاج آقا رضا زنجانى (مقیم تهران) که از مروجان شیوه اندیشه امام در میان روشنفکران مذهبی و ملی و در ارتباط با جبهه ملی و برخی از جناحهای آن بودند، در جریان حوادث روز بود و امتیازات شخصیتی آیت الله خمینی را به خوبی می دانست و لذا ترویج می کرد، لیکن موقعیت شخص و نیز مسجد و محراب و منبر او در آن زمان در حدی نبود که به پای موقعیت حاج آقا عزالدین برسد و لذا حاج آقا عزالدین امام جمعه در زنجان محوریت داشت.

او به دلیل حمایت علنی و جدی اش از آیت الله خمینی و اهداف او دستگیر و ظاهراً حدود ۴۵ روز نیز در تهران همراه با علمای دیگر شهرهای ایران زندانی گردید. آقای «حاج احمد جلالی» یکی از پیشگامان و یاران قدیمی نهضت اسلامی در زنجان، راجع به نقش حاج آقا عزالدین اشاره کرده و می گوید:

«روز عاشورای سال ۴۲ حاج آقا عزالدین در مسجد سید منبر رفته بودند و علاوه بر مسجد، تانصف حیاط پر از جمعیت بود. حدود ساعت ۱۰ صبح فردی از بیرون مسجد آمد و چیزی به گوش ایشان گفت، بعداً معلوم شد که دستگیری امام را اطلاع داده اند. ایشان منبرش را ادامه داد و بعد از اتمام مراسم عزاداری به منزل رفتند. بعد از ظهر بود که گفتند حاج آقا عزالدین را گرفته و به تهران بردند. حدود ۴۵ روز بعد ایشان آزادگشته و به زنجان آمدند. در شبهای چهارشنبه، جلسه ای غیر سیاسی داشتند و راجع به توحید صحبت می کردند. در پایان یکی از جلسات ایشان در رابطه با اوضاع زندان صحبت کردند و از جمله گفتند که سبهد نصیری آمد به زندان و آقای فلسفی به بازداشت علما اعتراض کردند.»<sup>(۱)</sup>

باز آقای جلالی در قسمت دیگری از خاطرات خود می گوید:

«در آن ایام ظاهراً محوریت با آقا سید عزالدین بود و بعداً مرحوم آقا سید هاشم وارد جریانات شدند، وی بعد از ورود داغتر از آقا سید عزالدین عمل کرد.»<sup>(۲)</sup>

۱- خاطرات آقای حاج احمد جلالی: پیام زنجان، شماره ۱۰، سال ۶، صفحه ۸

۲- همان مدرک، صفحه ۸

البته روحانیون زنجانی مقیم حوزه علمیه قم وقتی به زنجان و روستاهای آن برای تبلیغ و یا صلح و غیره می‌رفتند، در صحبت‌های خصوصی محور اغلب مجالسشان «آقای خمینی» و نهضت او بود که شیفته‌وار از آن سخن می‌گفتند. روحانیون مقیم زنجان نیز در روستاها بیشتر آزادی و میدان عمل برای ترویج و تبلیغ داشتند تا شهر که زیر نظر مستقیم مأموران امنیتی شاه بودند. حاج شیخ حسن بیات قزل تپه‌ای و برادرزاده‌اش حاج شیخ احمد از کسانی بودند که روی منبر در روستاها «برای سلامتی مراجع تقلید مخصوصاً حضرت آیت الله خمینی» صلوات از مردم می‌گرفتند و مسجد که پراز مردم بود با صلوات شائقانه آنان حالت حماسی به خود می‌گرفت. (۱)

طلاب و فضلاء زنجانی مقیم قم عموماً فعال بودند، لیکن شماری از آنان به صورت تقریباً حرفه‌ای وارد مبارزه شده بودند و اعلامیه‌ها و رساله‌های آیت الله خمینی و پیامهای مبارزاتی مراجع و رجال دیگر را مخفیانه وارد زنجان کرده و توزیع می‌نمودند.

آقای حاج احمد جلالی برخی از آنان را در خاطرات خودش چنین نام برده است: «از طلبه‌های فعال و مبارز [زنجانی مقیم قم] که آن زمان به زنجان می‌آمدند مرحوم آقا سید مجتبی موسوی، آقا سید حسین ناصری، آقای ذوالقدری، آقای حاجی نقی فرایی، و آقای محمد شجاعی [می‌باشند] که اوایل با ایشان بودند. البته این افراد مردم را به شکلی آگاه می‌کردند که جریان چیست و تبعید امام برای چه بوده است، و در جلسات خصوصی که داشتند و جوانها هم می‌آمدند، بی‌پرده همه چیز را می‌گفتند و تبلیغ می‌کردند.» (۲)

البته کسان دیگر از فضلاء زنجانی قم نیز کم و بیش فعال بودند که آقای جلالی از آنان نامی نبرده است، مانند آقای شیخ محمد اسماعیل صائنی که گویا نخستین جلسه سری جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نیز، در حجره او در مدرسه حجتیه برگزار شده

۱- از مشاهدات و خاطرات شخصی این نگارنده (ابوالفضل شکوری) در روستای شاه‌بلاغ زنجان در

۲- همان مدرک، همان صفحه.

است،<sup>(۱)</sup> و مدتی هم برای اینکه مأموران شاه او را دستگیر نکنند در زنجان در خانه‌های افراد بصورت مخفی زندگی می‌کرده است. ایشان از سال ۱۳۴۳ به بعد مقیم زنجان گردیدند. و نیز حاج سید اسماعیل موسوی (امام جمعه فعلی زنجان) حاج شیخ ابوالفضل سلیمی، سید سجاد موسویون و بعدها مصطفی ناصری، قدرت الله شجاعی، شیخ اسدالله بیات، اسحاق محمدی، شیخ سیف الدین محمدی، جعفر سنمار و ....

لیکن در این مرحله از احزاب و گروه‌های متشکل سیاسی که بعدها آوازه زیادی پیدا کردند، در زنجان هیچ خبری نبود. در آن زمان در زنجان تنها جریان نیمه متشکل که به صورت مخفی عمل کرد تشکل بی‌نامی بود که توسط گروهی از متدینین بازار و برخی از طلاب و معلمین طرفدار آیت الله خمینی تشکیل یافته و در آن مقطع در معرفی امام خمینی به مردم و نیز ایجاد جریان مبارزه بر ضد دستگاه حاکمه وقت مجاهدات شایسته تقدیری انجام داده است. حاج احمد جلالی، حاجی سید روح‌الله هاشمی، حاجی نقی شجری، حاج احمد نسیمی، حاج مهدی اسکندریون سید مجتبی موسوی، از جمله اعضای آن تشکیل نیمه مخفی بودند. اعضای آن جلسه شبه تشکل علاوه بر سامان دادن مسائل مبارزه در زنجان توانستند طومار مهمی را در اعتراض به تبعید آیت الله خمینی از ایران به امضای انبوهی از مردم زنجان رسانیده و از طریق حاج سید اسماعیل موسوی و آقای هاشمی رفسنجانی به سفارتخانه‌های کشورهای اسلامی برسانند. حاج احمد جلالی ضمن اشاره به نحوه آغاز مبارزات نوین اسلامی در شهر زنجان به گوشه‌ای از فعالیت‌های اعضای آن جلسه نیمه متشکل اشاره کرده و می‌گوید:

«بعد از سخنرانی تاریخی حضرت امام (ره) در مدرسه فیضیه قم و دستگیری ایشان به وسیله رژیم، حرکت‌هایی توسط علمای سراسر کشور انجام گرفت. عده‌ای از علمای سرشناس شهرها به تهران رفتند، حضرت آیت الله العظمی میلانی از مشهد و بعضی از مراجع از قم به تهران آمدند و در آنجا جلساتی تشکیل شد و به طور کلی حرکت مردم و روحانیون خیلی چشمگیر بود. در رابطه با شهرستان زنجان آن مقداری که من مطلع اولین حرکت و اعتراض به سفر عده‌ای بازیگر (پسر و دختر) ترکیه‌ای بود که

برای انجام نمایشی مبتذل به زنجان آمده بودند و قبل از ورود به وسیله آگهیهای تبلیغاتی مردم را با خبر ساخته بودند. عده‌ای از رفقای بازاری که در راس آنها حاج سید روح الله هاشمی که فردی متدین بود به این فکر افتادند که طوماری تنظیم و امضاء نموده و به علماء و رئیس شهربانی و دادستان عمومی ارسال نمایند، بعد از بحث در رابطه با نحوه عمل در مدت کمی از حداقل دو هزار نفر مردم زنجان طوماری امضاء کردند. این طومار ارسال شد. بعد از ظهر همان روز بنده را از طرف شهربانی احضار کردند. آن زمان رئیس اداره آگاهی که مردی منافق بود و به ظاهر اهل نماز جماعت و دارای ریش و تسبیحی بلند بود ولی دارای خبث باطن، بنده را بازجویی کرد. خلاصه حرفش در بازجویی این بود که: چرا نام علماء را با رئیس شهربانی و دادستان در یک جا نوشته‌اید؟ و می‌گفت که شما نمی‌خواهید ما بچه‌هایتان را از شیره کش خانه‌ها بیرون بیاوریم و با تفریحات سالم آشنا سازیم؟ که من در جواب گفتم: شما این آگهیها را دیده‌اید که چه نوشته‌اند و چگونه می‌خواهند با وضعی مستهجن نمایش بدهند. حدود ۲۰ دقیقه‌ای از من بازجویی کرد. از آنجایی که مدرکی مستند در دست نداشت که مرا به زندان بفرستند به تهدید و تشر اکفا کرده و به من گفت که بروید. بعداً معلوم شد که دو نفر دیگر از رفقار در اتاقهای دیگر بازجویی می‌کردند. این دو یکی حاج نقی شجری و دیگری علی بازرگان بودند.

بعد از دستگیری دوم حضرت امام (ره) یک عده از رفقار به این فکر افتادند که از حضرت آیت الله میلانی (رحمة الله علیه) استفتاء کنند. از آنجایی که ایام ماه مبارک رمضان بود و مرحوم آقا سید مجتبی موسوی (ره) به دلیل تعطیلی دروس حوزه در زنجان بودند، علاوه بر اعضای جلسه که حدود ۱۳ نفر بودیم ایشان هم در جلسه خصوصی ما شرکت می‌کردند. در جلسه تصویب شد که نامه‌ای به محضر آقای میلانی نوشته شود، با این مضمون که: ما با کمک به هدف آیت الله خمینی به وظیفه شرعیمان عمل می‌کردیم و آن قدر که می‌توانستیم در رابطه با اهداف نهضت فعالیت می‌کردیم، حالاکه ایشان نیستند وظیفه شرعی ما چیست؟ نامه تنظیم و به امضای دوستان رسید. این امضاها را حاج آقا عزالدین تأیید کردند و نوشتند که من این اشخاص را می‌شناسم و مورد تأیید است. (همین مقدار). نامه فرستاده شد، آیت الله میلانی به قاصد فرموده بودند که نامه را پیش حاج آقا عزالدین می‌فرستم، بعد از یک ماه جواب نامه آمد و در جلسه خوانده شد و آن

مقدار که بنده در ذهنم مانده جواب این بود که: مؤمنین باید به همان منوال که سابقاً عمل می‌کردند عمل کنند ولی سعی بر این باشد که سران قوم دستگیر نشوند. از مضمون نامه پیدا بود که کاملاً ایشان با هدف آیت الله خمینی موافق بودند.

کسی که نامه را برده بود دبیر جلسه بود و بعد معلوم شد که ایشان با ساواک روابطی داشت. آن موقع کارمند راه آهن زنجان بود و احتمالاً الآن هم زنده هست و فکر می‌کنم باز نشسته شده است.

بعد از این نامه ما دوباره فعالیتمان را شروع کردیم و حضرت آیت الله موسوی (امام جمعه کنونی) در ایام ماه مبارک رمضان و ماه محرم به زنجان تشریف آوردند و در روستای پری به منبر رفتند. آن وقتها ما آقای هاشمی رفسنجانی را نمی‌شناختیم، ایشان فرمودند: آقا شیخ اکبر طلبه جوانی است که بعد از آزادی از زندان به کرمان رفته‌اند و در شهرستانها و دهات استان کرمان علیه شاه طومار می‌نویسند و مردم حتی با خون انگشتانشان امضاء می‌کنند و به سفارت خانه‌های ممالک اسلامی در تهران می‌دهند.

اعضای جلسه همراه مرحوم آقا سید مجتبی (ره) در عرض یک هفته طوماری در ۱۱ نسخه با عنوان اهالی زنجان تنظیم کردیم که عموماً شبهای ماه رمضان جهت امضاء به منازل اهالی برده می‌شد. چند روزی بود که من احساس می‌کردم تحت نظر و مراقبت ساواک هستم، تا اینکه شبی ساعت یک بامداد از جلسه‌ای که در منزل آقای حاج احمد نسیمی تشکیل شده بود به منزل می‌آمدم، بعد از عبور از جلوی تکیه اصفریه روبروی کاروانسرای خالقیان، ماشین جیبی توقف کرده بود و چند نفری هم آن طرفتر آتش روشن کرده بودند، که چهره‌های مشکوکی داشتند. با دیدن آنها من فهمیدم که سراغ ما آمده‌اند. من همراه پسر بزرگم اکبر آقا که همیشه در جلسات همراه من بود با فاصله تقریباً ۳۰ قدم به منزل رفتیم. فردای آن روز معاون ساواک و چند نفر دیگر به منزل ما آمدند، مأمور ساواک حکم دادستانی را به من نشان داد و گفت: ما باید خانه شما را بگردیم. حکمشان را من خواندم، بعد آنها وارد اندرونی ما شدند. همسرم و یکی از صبیبه‌ها به محض دیدن آنها با توفیقات خداوند فهمیده بودند که آنها از طرف ساواک آمده‌اند و از آنجایی که از موضوع طومار خبر داشتند بلافاصله طومار را که من روی صندوقچه گذاشته بودم برداشته و در زیر هیزمها و کهنه‌های پسر کوچکم جلیل پنهان می‌کنند. از آنجایی که

مأمورین یقین داشتند که طومار در منزل ماست دو مرتبه به طور کامل منزل را گشتند، طوری که حتی با پارو برفها و آب حوض حیاط را زیر و رو می کردند و با چوب زیر خاکستر آتشدان و طویله احشام را تفتیش کردند. در حال بازرسی اتاق مسکونیمان درون قنناق پسر جلیل را گشته لابلای کهنه ها را نگاه کردند. اما طومار را به عنایت خداوند نیافتند و رفتند و بنده هم به خاطر اینکه قضیه را عادی نشان دهم به دنبال آنها به طرف مسجد آقای قائمی که آن ایام مرحوم آقا شیخ حسین قره کولی نماز جماعت می خواندند رفتم. همسر هم بلافاصله طومار را برداشته و به منزل برادرشان مرحوم حاج خلیل برده و در میان علفها، پنهان می کنند. چند روز بعد به وسیله حاج محمد نسیمی خدمت آیت الله موسوی در قم فرستادیم. به طوری که طومارها را از زیر لباس به بدن ایشان بسته و من آدرس منزل حاج آقا را به ایشان دادم. و حاج آقا امام جمعه (حاج سید اسماعیل موسوی امام جمعه فعلی منظور است) هم به وسیله آقای هاشمی رفسنجانی طومارها را به سفارتخانه های ممالک اسلامی ارسال داشتند. در آن موقع آقای هاشمی حدوداً ۲۵-۳۰ ساله بود.

بعدها به دلیل اینکه مرکز از تنظیم طومار و افرادی که در این زمینه فعالیت داشتند مطلع بود و ساواک زنجان نتوانسته بود طومار را به دست بیاورد، ساواک زنجان را تویخ کرده بودند.

این قضیه گذشت و تقریباً یک ماه بعد محمد ذوالفقاری ملقب به اعظام نماینده مردم زنجان و سناتور انتصابی شاه در آن زمان سفیر ایران در افغانستان بود، نوکری داشت به نام غلام خان که با پسرش به دلیل هم سن بودن و آمدنش به تکیه آشنایی داشتیم. این غلام خان وقتی که به زنجان آمده بود گفته بود که شکایتی که زنجانیها به وسیله طومار از شاه کرده بودند، رونوشتش به وزارت خارجه افغانستان آمده بود.»<sup>(۱)</sup>

طومار مورد بحث آقای جلالی که به سفارتخانه های کشورهای اسلامی در ایران فرستاده شده در گزارشهای ساواک نیز منعکس گردیده است. چنان که در کتاب نهضت امام خمینی آمده است:



«[بعد از تبعید امام خمینی به ترکیه] از طرف اهالی شهرستانها، سیل طومارها که در بردارنده هزاران امضا به عنوان پشتیبانی از امام خمینی بود، به سفارت ترکیه و دیگر سفارتخانه‌های کشورهای اسلامی و عربی سرازیر گردید از جمله شهرستانهای: خوانسار، کازرون، شیراز، نیریز، محلات، نجف آباد، و زنجان را دستگاه ساواک گزارش کرده است.»<sup>(۱)</sup>

حجت الاسلام آقای مصطفی ناصری (نماینده فعلی مردم زنجان و طارم علیا در مجلس شورای اسلامی) نیز در جواب این سؤال که در روزهای آغازین نهضت اسلامی در سالهای ۴۳-۱۳۴۲ چه کسانی پیام انقلاب و نهضت امام خمینی را به زنجان آوردند و چه کسانی زعامت و هدایت فکری مردم زنجان را در این قضایا بر عهده داشتند، پاسخ مفصلی داده و در آن نام شماری از اشخاص و روحانیون مؤثر ریاد کرده‌اند، به ویژه روی فعالیتها و سخنرانیهای حاج آقا عزالدین امام جمعه و مرحوم حاج میرزا عبدالرحیم واسعی تأکید نموده‌اند. بخشی از خاطرات ایشان از این قرار است:

«می‌شود گفت که روحیه ستم ستیزی و مبارزه با ستمکاران در مردم زنجان همواره قوی بوده. اوج این حرکت از همان سالی بود که امام در قم مبارزه را شروع کردند با آمدن اعلامیه‌های حضرت امام به زنجان مردم این شهر عملاً وارد صحنه انقلاب شدند و مبارزه با رژیم شکل عملی به خود گرفت. عمده‌ترین کانونهای مبارزه در روزهای انقلاب در شهر زنجان مساجد و منازل علمای شهر بود که مردم در این مکانها جمع می‌شدند و رهبری و هدایت مردم را علمای شهر به عهده داشتند. از علمای پیشتاز این شهر از حاج آقا عزالدین می‌توان نام برد که مسائل انقلاب را مطرح می‌کردند و در این رابطه نیز دستگیر و در تهران زندانی شدند. آقای فلسفی از علمایی بودند که در زندان بودند و (خاطره‌ای به ذهنم آمد که نقل می‌کنم، می‌گویند وقتی به آقای فلسفی می‌گویند نماز جماعت را اقامه کنند می‌گویند نماز را دیگران بخوانند و بنده صحبت می‌کنم.) از دیگر علمای مبارز شهر تهران از مرحوم آقای سید هاشم موسوی، مرحوم حجت الاسلام

۱- نهضت امام خمینی ج ۲۷/۲ - ۲۶، سید حمید روحانی (زیارتی)، چاپ اول خرداد ۱۳۶۴، واحد فرهنگی بنیاد شهید.

سید مجتبی موسوی، آقای محمد شجاعی نام برد که انقلاب را هدایت می نمودند. البته علمای دیگری از این شهر در قم بودند که به زنجان می آمدند و اعلامیه‌ها را تبادل می کردند. بنده یادم می آید آن وقت بنده در مسجد سید طلبه بودم اعلامیه‌ای آوردند که عده زیادی از فضلاء زنجان آن اعلامیه را در حمایت از امام امضاء کرده بودند که همان آقایان اکثرشان هستند و این حرکت در خود ما که طلبه جوانی بودیم و تازه وارد حوزه شده بودیم حرکتی ایجاد می کرد.

در اینجا این نکته را لازم است یادآوری کنم که شاه هیچوقت از ناحیه زنجان احساس امنیت و راحتی نمی کرد، چون مردم خیلی مشاقتان از صحبت‌های علماء استقبال می کردند. یادم می آید سال ۴۳ آقا سید ابراهیم خلخالی در زنجان بودند و در مسجد سید سخنرانی می کردند و حین سخنرانی ایشان تمام حیاط و شبستانهای مسجد پر از جمعیت می شد. تابستان سال بعد آقای شیخ فرج الله واعظی هیدجی که در دوره اول نیز نماینده ابهر در مجلس شورای اسلامی بودند، به مدت ۱۰ شب در زنجان سخنرانی کردند؛ مردم واقعاً استقبال بی نظیری از اینگونه مراسم می کردند، زیرا سخنرانان مسائل اصلی انقلاب را مطرح می کردند. این سخنرانیها ادامه داشت...»<sup>(۱)</sup>

آقای ناصری درباره مواضع حاج میرزا عبدالرحیم واسعی نیز گفته است:

«مرحوم حاج میرزا عبدالرحیم امام مسجد «دمیریه» با زبان عامیانه حرف می زد ولی مسائل را مطرح می نمود. یک بار که شاه دستور دستگیری علماء را صادر کرده بود و احتمال اعدام حضرت امام بود علمای بلاد جمع شده بودند و ایشان نیز یکی از کسانی بود که از این شهر در جمع علماء شرکت نمود، در این جلسه علماء اعلام کردند که طبق قانون اساسی تعرض به مرجع، غیر قانونی است و شاه نمی تواند به حضرت امام تعرض نماید. در همان زمانها یک روز رژیم، یکی از عاملین ساواک را به مسجد مرحوم حاج آقا میرزا عبدالرحیم فرستاده بود که ببیند ایشان چه می گویند. ایشان در صحبت‌هایشان به ترکی گفته بودند: «یتیم شاه نیه باشین پامبیقی ایتیپ». مأمور ساواک در گزارش خود نوشته بود که امروز حاج میرزا عبدالرحیم سخنرانی داغی کرد و گفت: مردک مگر پنبه سرت گم شده؟

از بالا گفته بودند با این حرف کسی را نمی‌شود مؤاخذه کرد. البته معنی این جمله این بود که مگر عقلت را از دست داده‌ای.»<sup>(۱)</sup>

همه کسانی که خاطراتی از روزهای آغازین مبارزه در سالهای ۴۳-۱۳۴۱ در زنجان دارند بر نقش محوری علما و روحانیون، به ویژه نقش حساس آیت الله حاج آقا عزالدین حسینی در این شهر تأکید دارند، و هیچ‌گونه نشانه‌ای از فعالیت‌های سیاسی و ضد رژیم احزاب و گروه‌ها وجود ندارد. آقای «علیمحمد یگانه فرد» یکی از اهالی زنجان که در سالهای آغازین مبارزه در مساجد و پای منبر علما زنجان حضور می‌یافته، خاطرات خود را چنین بازگو می‌کند:

«در سال ۴۲ که حضرت امام (ره) اعلامیه داد و سخنرانی کرد از جمله صحبت‌های ایشان این بود که علما در شهرها قیام کنند بر علیه شاه. در زنجان هم شخصی که علناً صحبت می‌کرد و بنده همیشه پای منبر ایشان می‌نشستم حاج آقا عزالدین حسینی بود. البته مرحوم حاج میرزا عبدالرحیم نیز چند مورد صحبت کرده بود.

بار دوم که ساواک می‌خواست ایشان را دستگیر کند. یادم هست یک بار از مأمورین ساواک در مسجد بودند، حاج آقا عزالدین صریحاً در منبر گفتند که همانطوری که انسان وقتی از کنار سگی رد بشود و دست و پای خود را گم کند، سگ او را گاز می‌گیرد، شما مردم نیز از این مأمورین و پاسبانها نترسید و دست و پای خود را گم نکنید، هیچ کاری نمی‌توانند بکنند و شاید آنها از شما بترسند. و از ظلم و ستم رژیم صحبت می‌کرد تا این که منجر شد به این که ایشان را ساواک خواست و ایشان یک نامه نوشته بود گذاشته بود منزل که بنابه تجویز دکتر مجتهدی، معده‌ام خونریزی کرده و باید حتماً به تهران بروم و در بیمارستان بستری شوم. بعد از آن ایشان شبانه رفتند به تهران و از آنجا به مشهد رفتند و از دست رژیم فرار کردند.

روزی به منزل ایشان رفتم دیدم که پاسبانی به نام سید رحیم که الان بازنشسته شده، آنجا ایستاده، خواستم بروم داخل، رئیس شهربانی که نامش سرهنگ نورالدین عادل بود گفت که ممنوع است. بعد چون پاسبان آشنا بود با یک بهانه فرستاد. من رفتم دو عدد نان

سنگگ گرفته به بهانه آنها داخل شده و خدمت آقا عزالدین رسیدم، بعد از کمی صحبت گفتند که در خواب دیده‌ام که امروز اتفاقی می‌افتد، شما بروید به بازاریان اطلاع دهید که ساکت ننشینند. بعد از ۱۰ تا ۱۵ دقیقه دیدم که آقا راسوار ماشین کرده‌اند و پاسبان گفت که آقا را گرفتند. رئیس شهربانی آن وقت به نام سرهنگ نورالدین عادل به یکی از افرادش به نام سروان عطایی گفته بود که آقا را ببرند تحویل دهند. خود سروان عطایی نقل می‌کرد که تا روستای سایان بنده جرأت نکردم با ایشان صحبت کنم، در سایان گفتم که بنده مأمورم و معذور! آقا گفته بودند اگر شما این را می‌گویید در کربلا نیز شمر یک مأمور بود. خلاصه آقا را به تهران برده بودند و حدود ۴۰ روز در زندان بودند که ۸۵ نفر از علمای برجسته ایران از جمله آقای فلسفی نیز در زندان بودند که هر روز در زندان جلسه و بحث داشتند و آقا عزالدین امام جماعت زندانیان بودند. یک روز رئیس سازمان امنیت ایشان را بازجویی کرده بود و از حاج میرزا عبدالرحیم سؤال کرده بود. آقا گفته بود که هر چه از بنده می‌گویند، صحیح است ولی محیط آقای حاج میرزا عبدالرحیم طوری نیست که مردم جمع شوند و کاری انجام دهند و ایشان ساده صحبت می‌کنند و چند مسأله می‌گویند و هر کس این اطلاعات را به شما داده غرض ورزی کرده است. ایشان خودشان نقل می‌کردند که بعد از بازجویی ایشان را به منزل دکتر مجتهدی می‌برند، و حدود ۲۰ ماه تحت نظر ساواک بودند. و حدود ۱۰ سال در زنجان بودند. موقعی که یکی از مسؤولین به زنجان می‌آمدند با توجه به اینکه ایشان امام جمعه بود از ایشان دعوت می‌کردند، ولی هر بار ایشان عذر می‌آورد و شرکت نمی‌کرد.

آن موقع رئیس اوقاف آدم مفسدی بود به نام رفیعا که عده‌ای از علمای شهر را جمع کرد و نامه‌ای امضا کردند که آقا در مراسمات شرکت نمی‌کند که آن نامه به دست شاه رسیده بود و حتی شاه که به کرج آمده بود از علمای<sup>(۱)</sup> کلیه شهرها دعوت کرده بودند. از زنجان نیز عده‌ای رفته بودند. یادم هست حاج عزالدین بالای منبر گفتند: آدم

۱- (البته تا آنجا که این نگارنده آگاهی دارد افراد قابل ذکری از «علماء» در بین آنان نبوده است، برخی معممین بیسواد که حتی فاقد مسجد و محراب و منبر و تدریس و تدریس بودند و از نظر طلاب و علما، «الواط معمم» به آنان لقب داده شده بود، بودند. شکوری.

دینش را می‌فروشد به یک آپارتمان، به یک ماشین دو سه میلیونی، به یک ۳۰۰ تومانی پول و یک ناهار و دیدار از شاه. بعد از این جریان ایشان را دستگیر کردند.

باز یادم هست بنده چون عتبات می‌رفتم به واسطه یکی از آقایان در نجف خدمت امام رسیدم. امام از اوضاع ایران و زنجان از من سؤال کردند و گفتند از علمای برجسته زنجان چه کسی است؟ گفتم: آقا عزالدین. ایشان فرمودند به ایران رفتی، سلام بنده را به ایشان برسانی و بگویند دیگر عمر رژیم رو به پایان است.»<sup>(۱)</sup>

### نتیجه‌گیری از مطالب این فصل

از مجموع مطالب، مشاهدات و خاطراتی که تا اینجا ارائه شد چنین معلوم می‌شود که در آغاز نهضت، علماء و روحانیون زنجان، اعم از آنان که در خود شهر بودند و آنان که در قم اقامت داشتند ولیکن ارتباط خود با زادگاهشان را قطع نکرده بودند، به گونه‌ای عام و همگانی در نهضت اسلامی و حمایت از رهبری امام خمینی مشارکت داشته‌اند. لیکن به مرور زمان و در طول ۳ سال (از ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳) شماری از آنان مشخص‌تر شده و در این قضیه تقریباً مشارک بالبنان گردیده‌اند. گروه زیادی از آنان نیز بدون این که موضع مخالف با امام خمینی و اهداف ایشان بگیرند، با توجه به رعایت مصالح زندگی شخصی خود و یا مسائل دیگر، به تدریج و به آرامی خود را از صحنه کنار کشیده و ساکت مانده‌اند، بدون آن که تفاهم و یا حیبی به هیأت حاکمه وقت داشته باشند. در واقع در طول این سه سال، نهضت اسلامی پیروان و معتقدان خود را در این شهر به گونه طبیعی غربال و گزینش کرده است. هر چند که همه‌گزینش شدگان این دوره نیز تا پایان مبارزه و پیروزی در مواضع خود پایدار نمانده‌اند، بلکه به مرور نیروهای انقلابی جدید و جوان و آرمانخواه‌تر جای آنان را گرفته و به رهبری و هدایت جریان انقلاب در منطقه پرداخته است که با نام شماری از آنان نیز در فصول بعدی آشنا خواهیم شد.

در هر حال شهر زنجان و روحانیون و مردم آزاده آن با آن که در آغاز، شناخت چندانی از شخصیت امام خمینی نداشتند با تلاش روحانیون زنجان می‌قیمم قم و دیگران، با

ایشان آشنا شده و صادقانه وارد صحنه مبارزه گشته و یکی از شهرهای فعال در این زمینه گردیده و حتی در تبعید امام از ایران با تهیه طوماری بزرگ در اعتراض به آن و ارسال آن به سفارتخانه‌ها، توسط آیت الله موسی و استاد هاشمی رفسنجانی، حضور مبارزاتی خود را در سطح جهانی اعلام داشته‌اند.

## (فصل سوم)

### پالایش نیروها (روند مبارزه در زنجان از سال ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۵۰)

بعد از آن که وقایع خونین پانزده خرداد سال ۴۲ پیش آمد و حوادث مربوط به کاپیتولاسیون رخ نمود و آمریکاییها و نوکر بی اراده آنان محمد رضا شاه پهلوی نشان دادند که در سرکوب همه جانبه نهضت حاضرند به هرکاری دست بزنند و لذا امام خمینی را از ایران مخفیانه دستگیر کرده و به ترکیه تبعید نمودند، و در شهرستانها نیز با طرق مختلف به علما و طرفداران نهضت، فشارهای گوناگون و سخت وارد آوردند، اوضاع مبارزاتی نیز عوض گردید. اغلب آنان که قبلاً در صحنه بودند کوتاه آمدند و یا روش خود را عوض کردند. در زنجان نیز این وضعیت، استثنایی از شهرهای دیگر نداشت.

در این شهر شخصیت مهمی مانند حاج آقا عزالدین امام جمعه تاحدودی روش خود را عوض و یا حداقل تظاهر کردند به اینکه در امور سیاسی دخالت نمی‌کنند، و لذا جلساتشان نیز صرفاً علمی گردید.

آقای حاج احمد جلالی که در آن ایام به ایشان ارادت داشته و اغلب از استفاده کنندگان منابر و مطالبش بوده، می‌گوید:

«...محموریت با آقا عزالدین بود، و بعداً مرحوم آقا سید هاشم وارد جریانات شدند و ... البته حاج آقا عزالدین بعد از آزادی از بازداشت ۴۵ روزه، جلسات خصوصی نداشتند